Kh\_Osool\_SMJS\_980825

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۵ آبان ماه ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث حدیث شفعه یک بحثی مطرح بود که این عبارت قال لاضرر و لاضرار که در حدیث عقبة بن خالد وارد شده مرجع ضمیر قال کیست. آقای سیستانی فرموده بودند مرجع ضمیر قال پیغمبر هستند به خاطر اینکه ظاهر عطف این است که معطوفٌ علیه اوّلین چیزی هست که عبارت ما می‌تواند به عطف آن باشد.

ما تقریب دیگری ذکر می‌کردیم می‌گفتیم که ظاهر ضمیر این هست که به اولین جایی که ضمیر می‌تواند باز گردد، باز گردد. الاقرب یمنع الابعد.

که عرض کردیم هیچ یک از این دو تا قانون، قانونی نیست که بشود روی آن تکیه کرد. همچین قانونی وجود ندارد. به خصوص در جایی که فاصلة بین دو احتمال فقط یک کلمه باشد. فاصله زیاد باشد ممکن است آن را کسی مدعی بشود ولی در فاصلة خیلی کم این مقدار فاصلة کم مرجحیت داشته باشد صحیح نیست.

مرحوم آقای صدر یک وجه دیگری را ذکر می‌کنند و آن وجه این هست که تعبیرشان این هست مقتضی وحدة السیاق هو انّ الناقل حین ما شرع فی نقل کلام شخصٍ فما ینسب قرینة علی انتهاء النقل یکون باب الکلام جزءاً للمنقول عنه و هنا لم ینسب قرینةً علی انتهاء النقل فظاهر ذلک کون کلمة قال للامام علیه السلام و کون مقول القول کلام لرسول الله صلی الله علیه و آله لا له و هذا هو لانتقال الثانی

عقبة بن خالد اینجا دارد یک کلامی از امام صادق نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند قضی رسول الله. اینکه چون قرینه‌ای ذکر نکرده برای اینکه کلام امام صادق تمام شد، آن و قال بعدی هم کلام امام صادق علیه السلام خواهد بود. چون کلام امام صادق وقتی که باشد معنایش این است که مرجع ضمیر قال باید پیغمبر باشد. در کلام امام صادق قال که به خود امام صادق برنمی‌گردد.

اینجا ممکن است شما بگویید اگر اینجور باشد، همین حدیث عبادة بن صامت می‌گوید قضی رسول الله بکذا و قضی رسول الله بکذا و قضی رسول الله بکذا آیا ظهور عبارت این هست که همة این قضاها را در مجلس واحد قضاوت کرده؟

اصل مطلب این هست که ایشان می‌فرمایند که

اصل بحث این هست که ایشان می‌گوید که تا وقتی که قرینه نصب نکرده است برای اینکه عبارت تغییر کرده این کاشف از این است که عبارت هنوز مقول قول آن راوی است.

این مبتنی بر این است که آن قال که در این عبارت هست آن قال، مرجع ضمیرش پیغمبر باشد و الا اگر مرجع ضمیر قال امام صادق علیه السلام باشد خود قال قرینه است بر اینکه می‌خواهد بگوید من نقلی که دارم از امام صادق علیه السلام می‌کنم نقل منقول من تغییر کرده. به تعبیر دیگر ما یک عبارتی داریم، این عبارت صالح للقرینیه است. این عبارت یک نحو اجمال دارد، بنابر یک احتمال قرینه است بر تغییر اسلوب. برنابر یک احتمال قرینه نیست. اگر قال مرجعش پیغمبر باشد این قرینه نیست. ولی اگر قال مرجعش امام صادق باشد، تکرار قال. کما اینکه در حدیث قبادة بن صامت که قضی تکرار می‌شود تکرار قضی ناظر به این هست که این قضاوت‌ها در جاهایی است که مختلف صورت گرفته. یک تفاوتی باید وجود داشته باشد که اینها را تکرار می‌کند. این هم که قال را تکرار کرده. قال را اینجا آورده می‌تواند قرینه‌ای بر این باشد که آن قضی رسول الله کلام امام صادق هست، قال کلام خود راوی هست که عبارتی که امام صادق علیه السلام در ادامة نقل قضاوت پیغمبر آورده باشند آن را ضمیمه کرده باشند. بنابراین نمی‌توانیم در جایی که محتمل القرینه در کلام. این کلام در جایی صحیح هست که یک محتمل القرینیه‌ای نباشد.

بحث سر این است که اگر قال نبود، شک ممکن است احتمال بدهیم که این کلام را خود راوی اضافه کرده. عبارت‌های مرحوم صدوق در فقیه وجود دارد، این عبارت‌ها می‌گویند عبارت خود صدوق است که تصور شده جزء روایت است. اینها می‌خواهند ایشان بگوید که چون مرحوم صدوق یک روایتی نقل کرده تا وقتی که قرینه ذکر نکرده که این روایت تمام شد این ظاهرش این است که ادامه تتمة همان روایت است. ولی بحث سر این هست که فرض کنید که در یک عبارتی که مرحوم صدوق آورده یک کلمة و قال به کار برد. ایشان با کلمة و قال بین قطعات روایات مختلف فاصله می‌اندازد. ما نمی‌دانیم و قال جزء آن روایت‌های قبلی است یا مرحوم صدوق و قال را آورده برای اینکه روایت جدید را با آن شروع کند. نمی‌توانیم به آن قرینه دلیل بیاوریم برای اینکه این و قال جزء روایت قبلی است. و قال می‌تواند عبارتی باشد که مرحوم صدوق آورده برای تفکیک بین روایت‌های مختلف. جاهایی که و قال نبود یک عبارتی بود که آن بنابر هیچ احتمالی ظهور در این نداشت متکلم آن را برای بیان فصل بین دو تا مطلب آورده. ولی در جایی که و قال آورده نمی‌دانیم این و قال را برای تفکیک بین دو تا نقل آورده یا ادامة همان منقول اولیه است. اینجا که نمی‌شود مطلب را تمام کرد.

شاگرد: فرق نمی‌کند مرجع ضمیر قال کی باشد. به هر حال محتمل القرینیه است.

استاد: اگر مرجع ضمیر پیغمبر باشد دیگر محتمل القرینیه نیست. چون عقبة بن خالد نمی‌خواهد بگوید پیغمبر، این مقدار را می‌دانیم. عقبة بن خالد این مطلب را از پیغمبر نقل نکرده.

شاگرد: از یک طریق دیگر

استاد: نه، آنها خیلی مستبعد است

این یک شاهد که به سه گونه.

یک شاهد دیگری آقای سیستانی ذکر کردند که سنخه‌اش با این شاهدهایی که این سه تا شاهدی که ذکر کردیم فرق دارد. آن این است که آقای سیستانی می‌فرمایند که چون لاضرر و لاضرار مشهور هست که کلام پیغمبر هست این خودش شهرت ظهور می‌دهد که مرجع ضمیر قال پیغمبر صلوات الله علیه هست.

ما در جلسة قبل یک اشکالی را مطرح کردیم که این بستگی دارد که ثابت بشود که این شهرتی که در اصول متأخر هست در عصرهای اولیه هم این شهرت وجود داشت. یک نکتة دیگر را می‌خواهم عرض کنم. حتی با فرض پذیرش اینکه در زمان امام صادق علیه السلام لاضرر و لاضرار در نزد راویانی مثل عقبة بن خالد یا در عصرهای بعدتر در نزد محمد بن عبدالله بن هلال مشهور بوده به عنوان قول پیغمبر. ولی مجرد اینکه این به عنوان قول پیغمبر مشهور بوده آیا قرینه می‌شود برای اینکه امام صادق علیه السلام اگر این عبارت را می‌آورد حتماً تصریح کند که قول پیغمبر است؟

ما گاهی اوقات یک عبارت به عنوان آیة قرآن مشهور است. امام صادق این آیة قرآن را در ضمن کلامشان می‌آورند. پیغمبر آیة قرآن را در ضمن کلامشان می‌آورند. در روایت‌های پیغمبر، پیغمبر در وسط کلام که در مورد اینکه لا فخرٍ لعربیٍ و لا علی عجمیه در آن روایت هست ان اکرمکم عند الله اتقاکم. قال الله تبارک و تعالی هم نمی‌گوید ان اکرمکم عند الله اتقاکم. عبارت آیة قرآن را در وسط کلام ذکر می‌کند.

لاضرر و لاضرار را هم امام صادق می‌تواند ذکر کرده باشد. لاضرر و لاضرار را امام صادق ذکر کرده باشد و به دلیل این است که امام صادق می‌خواستند کلام، همان دو وجهی که آقای سیستانی توجیه می‌کنند که اگر قال مرجع ضمیر امام صادق باشد و امام صادق چرا کلام لاضرر و لاضرار پیغمبر را در ادامه آورده یا بگویند تعلیل حکم پیغمبر با یک حکم دیگرش یا به جهت اخذ به شواهد الکتاب و السنة با آن توجیهاتی که ایشان داشتند. بنابراین می‌تواند. اصلاً چرا راوی و قال را تکرار کرده و قال را اینجا آورده، برای اینکه اشاره کند که امام صادق علیه السلام در ادامة کلامش عبارتی از پیغمبر را ضمیمه کردند. تصریح نکردند که این عبارت برای پیغمبر است. چون اگر تصریح کرده باشند عبارت برای پیغمبر است، شما بگویید ظاهر اینکه تصریح کردند که عبارت برای پیغمبر است مثلاً این هست که این قضاوت پیغمبر و این قول پیغمبر لاضرر و لاضرار کنار همدیگر باشند.

ولی اگر تصریح نکرده باشند فقط در میان یک روایتی که دارند نقل می‌کنند عبارتی از عبارت‌های پیغمبر را درج کرده باشند. اینکه ظهور در این ندارد که این عبارت در کلام پیغمبر کنار این بوده. و ما اشتهار این مطلب در زمان پیغمبر بیشتر از اینکه امام صادق علیه السلام یک کلام مشهوری از امام صادق را آورده باشد می‌تواند اینجوری باشد. چه شاهدی است بر اینکه مرجع ضمیر قال پیغمبر است؟ شما می‌خواهید این را شاهد بیاورید. چون این کلام از پیغمبر مشهور هست، پس حتماً امام صادق هم منسوباً الی النبی آن را آورده. اشتهار یک قول از پیغمبر دلیل بر اینکه امام صادق آن را بدون نسبت به پیغمبر نیاورده نیست. ممکن است بدون نسبت از پیغمبر آورده باشد به دلیل اینکه همه می‌دانند که لاضرر و لاضرار از پیغمبر است. فقط ممکن است برعکس بگوییم. بگوییم اگر اشتهار نداشته باشد از پیغمبر باید ذکر کند. چون اشتهار ندارد از پیغمبر اگر شما یک عبارتی را بگویید کأنّ عبارت از خودتان صادر شده. به قول امروزی‌ها سرقت معنوی است. ولی وقتی اشتهار دارد، یک عبارتی که معروف هست. فرض کن نعوذ بالله، نمی‌خواهم مقایسه کنم، فرض کنید شما در وسط یک عبارتی، یک نویسندة معروف بگوید خرمشهر را خدا آزاد کرد. اینکه دیگر سرقت معنوی نیست. همه می‌دانند خرمشهر را خدا آزاد کرد عبارت مرحوم امام است. اشتهارش باعث می‌شود که نیاز نباشد این عبارت را به گوینده نسبت بدهیم. بنابراین دقیقاً این استدلال اگر برعکس استدلال می‌شد بهتر بود. ایشان این استدلال را برای این طرف آورده. ولی نه این استدلال چیزی را کاشف از این نیست که امام علیه السلام او را به پیغمبر نسبت داده است. نه، ممکن است به دلیل اشتهار این قول است بر پیغمبر امام صادق علیه السلام اقتصار کرده است بر نقل اصل قول من دو نسبته الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

قبلا عرض می‌کردم این استدلال از استدلال قبلی بهتر است بعد به ذهنم رسید این استدلال هیچ وجهی ندارد. این استدلال نکتة خاصی درش وجود ندارد.

شاگرد: یک بار امکانش هست تبیین بکنید دقیقاً اشکال شما به کجای حرف آقای سیستانی است؟ ایشان چه استدلالی می‌کند؟

استاد: آقای سیستانی می‌فرمایند که چون لاضرر و لاضرار مشهور هست که کلام پیغمبر هست بنابراین مرجع ضمیر قال پیغمبر هستند. ما می‌خواهیم بگوییم ممکن است یک قولی برای پیغمبر باشد، ولی امام صادق علیه السلام چون مشهور هست که مال پیغمبر است بدون نسبت به پیغمبر آن را آورده باشد. و قال می‌شود قال الصادق علیه السلام. بنابراین مشهور بودنش مصحّح عدم ذکر نسبت به پیغمبر باشد، برعکس، نه شهرتش چیز باشد. این شهرت می‌تواند دلیل برعکس باشد نه این طرف قضیه.

این را ثابت کردیم که مراد از قال پیغمبر هستند. من به نظرم این اصلاً عبارت ظهور در این ندارد که مرجع ضمیر قال پیغمبر است. و چون ظهور ندارد اصلاً این مطلب که آقای سیستانی مفروق عنه گرفته که حتماً لاضرر و لاضرار چسبیدة به او بوده این دلیل نیست.

ظاهر کلام این است که امام صادق این را آورده، یعنی اگر در کلام پیغمبر هم نبوده قال امام صادق ضمیمه کرده، و ضمیمه کردن امام صادق علیه السلام همان مطلبی را که در کلام پیغمبر باشد نتیجة آن را می‌توانیم تا حدود زیادی همان نتیجه را از این بگیریم.

اصراری که این آقایان دارند که حتماً، البته آقای سیستانی اینقدر اصرار ندارد که بگوید حتماً از پیغمبر هست.

شاگرد: از چه باب که امام صادق فرمودند؟

استاد: ممکن است امام صادق فرموده باشد، اجمال. ظهور نمی‌گویم امام صادق فرموده.

شاگرد: عبارت بعدی را از کی می‌گیریم؟ قال بعدی را؟

استاد: آن هم می‌تواند از امام صادق باشد می‌تواند از پیغمبر باشد.

شاگرد: وثاقت اینها حمل نمی‌شود بر اینکه این قال از امام صادق علیه السلام باشد و ایشان به تعدد مجلس باید اشاره می‌کرد؟

استاد: نه. مجلس همین قال اشاره کرده.

شاگرد: صلاحیت ندارد مبهم است

استاد: اجمال دارد. اجمالات سرتاسر احادیث ما وجود دارد. ما تصور می‌کنیم که اینجور اجمالات هم نباشد.

شاگرد: شما این را پذیرفتید که ظهور دارد که خود راوی از خودش دو تا کلام را نچسبانده بالأخره

استاد: بله. اینکه این راوی دو تا کلام را به هم چسبانده باشد.

یعنی اینکه امام صادق علیه السلام عبارت قضاوت پیغمبر را در یک مجلس گفته باشد، لاضرر و لاضرار را در یک مجلس دیگر فرموده باشد و این دو تا را آورده باشد کنار هم چسبانده باشد آن خیلی مستبعد است.

بعد از اینکه مرجع ضمیر قال، مرجع ضمیر مستتر قال پیغمبر بود آقای سیستانی این بحث را مطرح می‌کنند که حالا چه کسی این دو تا کلام. این دو تا کلام، کلام پیغمبر، این دو تا کلام پیغمبر را یعنی هر دویش، قضاوت پیغمبر و قول پیغمبر. این قضاوت پیغمبر و قول پیغمبر را راوی به هم چسبانده یا در خود کلام پیغمبر همراه با آن قضاوت این قول وجود داشته؟ یا امام صادق این قضاوت و قول را کنار هم قرار داده. این سه احتمال را آقای سیستانی مطرح کرده بودند. این احتمال را که از راوی باشد بعید دانسته بودند که به نظر ما هم همینجور بود بعید است. بعد فرموده بودند که لعلّ احتمال اقوی این است که از پیغمبر باشد نه از امام صادق. توضیح نمی‌دهند که چرا در میان این دو احتمال این احتمال قوی‌تر است.

مرحوم آقای صدر یک عبارتی دارند مثلاً این مطلب را می‌خواهند فنی کنند. تعبیرشان این هست مقتضی اصالة التطابق بین عالمی الثبوت و الاثبات و بین الشاهد و المشهد هو دلالة وحدة الشاهد علی وحدة المشهد و کاشفیة جمع الامام علیه السلام ان النقل عن النبی صلی الله علیه و آله علی الجمع من قبل النبی صلی الله علیه و آله.

امام صادق علیه السلام چون این دو تا را کنار هم ذکر کرده بنابراین باید پیغمبر این دو تا را کنار هم آورده باشد.

چون تطابق بین عالم ثبوت بوده. چون در عالم اثبات اینها کنار هم هستند، در عالم ثبوت هم باید کنار هم باشند.

در عالم اثبات این دو تا عبارت کنار هم هستند در عالم ثبوت هم باید کنار هم بوده باشند. که من اصلاً هیچ نفهمیدم مطلب ایشان.

فرض کنید من حالا اینجوری تعبیر بکنم مگر ما امام صادق فرمودند که فرض الله الصلاة و الصوم و چی چی. یک سری چیزها را آوردند کنار هم. این یعنی همة اینها در یک مجلس واحد فرض شده؟ اصلاً ظهور همچین چیزی دارد؟

افترض الله خمسة اشیاء. حالا چون اصلاً بنی الاسلام علی خمس. با یک لفظ واحد هم به کار برد. افترض الله خمسة اشیاء. این خمسة اشیاء را وقتی شارع گفت افترض الله، معطوف و معطوف علیه هم نه، خمسة اشیاء. یعنی خمسة اشیاء را یک جا فرض کرده؟ این ظهور از کجا در آمده؟ ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند که مقتضی وحدة السیاق

شاگرد: آنجا ممکن است ایشان بگوید قرینه دارد بر عدمش

استاد: نه خود ظهور این کلام. نمی‌دانیم که. یک نفر می‌گوید که مجلس این قوانین را تصویب کرد. یک موقعی گزارش امروز داریم گزارش می‌دهیم می‌گوییم مجلس قانون فلان و فلان و فلان را تصویب کرده است. یعنی همة قوانین در یک مجلس تصویب کرده یا در مجلس متعدد؟ هر کدامش ممکن است. اینکه به چه نحو تصویب کرده، نحوه‌اش از عبارت در نمي‌آید. وحدت شاهد و مشهد و این بحث‌هایی که ایشان مطرح می‌کنند.

شاگرد: یک مثالی باشد اصلاً قرینه‌ای نباشد

استاد: همین قرینه دارند. مجلس دارم می‌گویم همین است. شما عبارتی را نمی‌دانید که مجلس اینها در یک مجلس تصویب کرده یا دو مجلس. بگویند مجلس این قوانین را تصویب کرده است. این چه ظهور دارد؟ ظهور دارد که در یک مجلس است یا دو مجلس است؟ هر دو جورش هست. ممکن است یک مجلس باشد. بستگی دارد که چه شکلی باشد. گاهی اوقات قانون اینقدر طولانی است آدم می‌داند که اصلاً این در مجلس واحد نمی‌شود که این دو تا قانون را با هم تصویب کرده باشد به خاطر اینکه خیلی بحث دارد، نه دو تا قانونی که امکان دارد در یک مجلس باشد، امکان دارد در دو مجلس باشد. خود این کلامی هم که ظهور به چیزی ندارد که ما بخواهیم از این استفاده کنیم مطلب را.

این مطلب تمام.

عمدة قضیة این هست که ما که عرض کردیم که برخلاف مرحوم آقای صدر و آقای سیستانی که استظهار کردند و بر خلاف شیخ الشریعه. مرحوم شیخ الشریعه هم استظهار کرده کأنّ ظاهر بدوی این روایت این هست که این لاضرر و لاضرار در کلام پیغمبر چسبیده بوده است به قضا پیغمبر به شفعه و قضاء پیغمبر به من فضل الماء، دو تا روایتی که در بحث ما هست. اصلش را که انکار کردیم. وقتی اصلش را انکار کردیم هیچ نیازی نیست که لاضرر و لاضرار را، البته ولو این مطلب را انکار کردیم ولی این را پذیرفتیم که امام صادق علیه السلام اینها را کنار هم قرار داده. آیا کنار هم قرار دادن امام صادق علیه السلام ممکن است باید دید این چه به نحو هست. آیا کنار هم قرار گرفتنش از باب این هست، آن دو وجهی که آقای سیستانی. اگر پیغمبر کنار هم قرار داده باشد این معنایش این است که لاضرر و لاضرار یک کبرای کلی هست که این مورد کأنّ مصداق آن کبرای کلی هست. ولی اگر امام صادق علیه السلام فرموده باشد به آن نحو مصداقیت اینها ممکن است استفاده نشود فرض کنید که از باب اخذ به شواهد الکتاب و السنة باشد که آقای سیستانی مطرح می‌کنند. بنابر این بین این دو احتمال در عمل فرق است. بحث‌هایش فرق دارد. اینکه لاضرر و لاضرار را خود پیغمبر بعد از قضاوت فرموده باشد لاضرر و لاضرار ممکن است بگوییم ظاهرش این است که پیغمبر خواستند ضابطه بدهند. بگویند این قضاوت من یک قضاوت جزئی شخصی موردی نیست. این قضاوت از باب این است که یک قاعدة کلیه داریم به نام لاضرر و لاضرار و من اینجا از این قاعدة کلیه در این مورد استفاده کردم.

شاگرد: اخذ به شواهد اینکه مرحوم شیخ

استاد: الآن در مورد اخذ به شواهد صحبت می‌کنم که چی است.

حتی امام صادق این حدیث را آورده باشند، قبلاً هم این مطلب را اشاره کردم، اینکه امام صادق لاضرر و لاضرار پیغمبر را آورده باشند ممکن است به خاطر ارتباط این مطالب با هم باشد، نه به خاطر اینکه مصداق آن باشد و در ارتباط. فرض کنید که ما در قانون لاضرر و لاضرار، قانونی هست که در بعضی موارد ضرری است و شارع مقدس علیه السلام نه.

فرض کنید حدیث شفعه را علتی که شفعه جعل شده به خاطر این هست که شارع مقدس در مورد شفعه حکمت جعلش لاضرر و لاضرار بوده. ولی این لاضرر و لاضرار به عنوان یک قانون کلی در میان شارع وجود نداشته باشد که در هر موردی که یک حکمی از شارع ضرری باشد شارع آن حکم را منع کرده باشد. بلکه تنها لاضرر و لاضرار حرمت تکلیفیه داشته باشد. مرحوم شیخ الشریعه عقیده‌شان این است که لاضرر و لاضرار حرمت تکلیفیه دارد.

بنابراین که حرمت تکلیفیه هم داشته باشد امام صادق علیه السلام می‌خواهند بین دو تا موضوعی که هر دویش با ضرر ارتباط دارند جمع کرده. یکی اینکه شارع مقدس برای جلوگیری از متضرر شدن احیانی شریک قاعدة لاضرر و لاضرار را جعل کرده است. از آن طرف حق شفعه به جهت اینکه احیاناً در عدم جعل حق شفعه شریک به تضرر می‌افتد. شارع حق شفعه را جعل کرده است. امام صادق علیه السلام می‌خواهند اشاره بفرمایند که شارع برایش ضرر مهم است. می‌خواهد افراد متضرر نشوند. چون می‌خواهد افراد متضرر نشوند حرمت اضرار به غیر را هم جعل کرده. همچنان که حق شفعه را جعل کرده برای اینکه شریک به تضرر نیفتد، حرمت تکلیفیة اضرار را هم جعل کرده تا مؤمنین به تضرر نیفتند.

شاگرد: من که شریکش هستم چه ضرری در اینجا مقصود است؟

استاد: بحثش را بعد می‌کنیم که آیا اصلاً در شفعه تضرر هست یا شفعه تضرر نیست. بحث دارد بعداً.

غرضم این است که مرحوم شیخ الشریعه که اصرار دارد که این راوی این قطعه را ضمیمه کرده نه پیغمبر، که آقای سیستانی و آقای صدر مطرح می‌کنند که ما ممکن است بگوییم پیغمبر ضمیمه نکرده، امام علیه السلام ضمیمه کرده و همان نتیجه‌ای را که ضمیمه شدن این روایت به توسط پیغمبر هست با ضمیمه کردن امام صادق علیه السلام می‌گیریم. عرض من این هست ضمیمه نتیجه گرفته نمی‌شود. باید این مطلب را، ولو مرحوم شیخ الشریعه این فرض را اصلاً مطرح نکرده، ذهنشان نیامده. این فرض که شاید امام صادق اینها را ضمیمه کرده باشد، نه راوی ضمیمه کرده باشد و این را بحث.

بحث من این است که اگر امام صادق علیه السلام این قطعه را ضمیمه کرده باشد آن نتیجه‌ای را که در کلام پیغمبر ضمیمه شده باشد را نمی‌توانید بگیرید. در کلام پیغمبر، پیغمبر وقتی یک فعلی ازشان صادر شد بعد یک قانونی را ذکر کردند، ظاهرش این است که این فعل را می‌خواهند مصداقی از مصادیق آن قانون قرار بدهند. ولی اگر نه، پیغمبر امام صادق علیه السلام یک فعل پیغمبر را نقل کردند و یک قول پیغمبر را نقل کردند. این پیغمبر و قول پیغمبر باید به هم مرتبط باشد که اینها نقل کردند. ولی ارتباطش حتماً نباید از باب ارتباط مصداق به کبری باشد. ارتباطش ممکن است از باب این باشد که هر دوی اینها مصادیق مبغوضیت تضرر مکلّف در نزد خداوند سبحان باشد.

شاگرد: مگر قضاوت فعل است؟

استاد: قضاوت فعل است.

شاگرد: ماهیتش

استاد: آنها مهم نیست. لفظ فعل در استدلال من دخالت ندارد.

بحث من این هست که، حالا بگویید فعل نیست قضاوت است، بین قضاوت و قول، آیا نقل قضاوت پیغمبر و قول پیغمبر جمع کردن از سوی صادق لازمه‌اش این نیست که این قضاوت به مناط آن قول باشد. فرض کنید کلی هم باشد. هر دوی اینها به مناط واحد نیستند ولی مناط‌هایشان با هم مرتبط است. مناط لازم نیست واحد باشد، این را قبلاً در جلسة قبل هم عرض کردم. آن چیزی که از ضمیمه کردن جمع امام علیه السلام استفاده می‌شود ارتباط دو مطلب به هم است و ارتباط لازم نیست از سنخ این باشد که اوّلی مصداقی از مصادیق دومی باشد. بنابراین فرض کنید مرحوم شیخ الشریعه ایشان استظهارشان این هست که لاضرر و لاضرار حرمت تکلیفیه استفاده می‌شود. حدیث شفعه را هم شما می‌گویید نه، مثلاً حدیث شفعه را ما ظهور در این دارد که از باب حرمت اگر به معنای حرمت اضرار باشد نمی‌توانیم لاضرر و لاضرار را علت برای جعل حق شفعه قرار بدهیم. چون جعل حق شفعه یک حکم وضعی است. مجرد حرمت اضرار اقتضاء نمی‌کند که این حکم وضعی حق شفعه جعل شده باشد. نشود، این می‌تواند بگوییم امام صادق می‌خواهد بفرماید خداوند به مؤمنین رئوف و رحیم است، نمی‌خواهد مؤمنین متضرر بشوند. برای اینکه مؤمنین متضرر نشوند در باب شفعه برای جلوگیری از تضرر احیانی شریک حق شفعه را جعل کرده، چون ممکن است آن شریکی که حقش فروخته به کسی بفروشد که آن شخص آدم بدی باشد و بنابراین شریکش از این خریدن متضرر بشود. شارع برای اینکه آن متضرر نشود به شریک حق داده که اخذ به شفعه کند. از آن طرف شارع برای اینکه ممکن این متضرر نشوند حرمت تکلیفی جعل کرده، خیلی هم خوب است هر دو، معلول در علت ثالثه هستند به تعبیر دیگر. هر دوی اینها معلول علت ثالثه هستند و آن علت ثالثه بغض شارع نسبت به تضرر مؤمن است.

شاگرد: لاضرر حکم تکلیفی را برساند؟

استاد: مثلاً. مرحوم شیخ الشریعه استظهارش این هست که لاضرر حکم تکلیفی است.

شاگرد: تکلیفی و وضعی با هم رسانده باشد؟

استاد: نه، بحث من این هست، نمی‌خواهم الآن بحث کنم. بحث این است که مرحوم شیخ الشریعه چرا اصرار دارد که ارتباط را به راوی قرار بدهد؟ آقای سیستانی و آقای صدر می‌فرمایند که کلام پیغمبر هم نباشد، استظهار ما این هست که امام علیه السلام این را ضمیمه کرده باشد، امام هم ضمیمه کرده باشد باز مطلب مرحوم شیخ الشریعه رد می‌شود. شیخ الشریعه‌ای که این دو تا عبارت را علت همدیگر نمی‌دانند با

شاگرد: شاید در ذهن شیخ الشریعه این بوده که از امام صادق باشد اصلاً احتمالش

استاد: بحث من این هست که مرحوم شیخ الشریعه اصلاً احتمال اینکه از امام باشد را مطرح نمی‌کند. حالا شیخ الشریعه در ذهنشان هر چی بوده.

بحث این است که شما می‌فرمایید که اگر از امام صادق علیه السلام این جمع صورت گرفته باشد، فرمایش شیخ الشریعه رد می‌شود نه، نتیجه فرق می‌کند بین اینکه پیغمبر اینها را ضمیمه کرده باشد یا امام. پیغمبر ضمیمه کرده باشد ظاهرش این است که می‌خواهد، ظاهرش چیز نیست، تطبیق است. پیغمبر فرض کنید دارد یک قضاوت می‌کند بعد از قضاوت این جمله را بگوید که بخواهیم بگوییم در مقام بیان اینکه خداوند چقدر لطف به بندگان دارد خیلی مستبعد است.

شاگرد: جایی که یک نفر ؟؟؟

استاد: نه آنجا خیلی

این مطلب درست است که اگر پیغمبر گفته باشد ظاهرش این است که از باب تطبیق قاعده است. خیلی روی آن اصرار نداریم حالا آنها هم همة این مطلب فعلاً مفروق عنه است. ولی غرضم این هست که وقتی امام صادق فرمود، امام صادق ممکن است احکام مختلف. یک موقعی احکامی هستند هیچ ارتباط ندارند، بخواهند این احکام را کنار هم چیدن انصافاً خلاف ظاهر است. مجرد اینکه در یک موضوعی شریک هستند، این احکام را بیاورند آن درست نیست، آن مرحوم آقا هستند که قائل به رفتن بودند ولی متکلم حکیم قائل به ربط است.

ربط لازم نیست که حتماً از باب ارتباط قاعده و کبرای کلی باشد. می‌تواند از اینها باشد که هر دوی اینها یک نکتة واحد دارند. آن نکتة واحد این است که شارع مقدس می‌خواهد به نحوی جلوی تضرر عباد را بگیرد. تضرر عباد گرفتنش گاهی اوقات با جعل حق شفعه است، متضرر شدن عباد، گاهی اوقات با جعل حرمت اضرار است. هر دوی اینها باعث می‌شود که مکلفین متضرر نشوند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

[پایان]